

کتاب

کوشش و تلاش استادان پیرامون «الکتاب»، در واقع به کارهای «خلیل»، برمی گردد؛ زیرا پایه ها و مسائل آن، از او است، همچنانکه باور پیشینیان، در این باره، همین است.

همانگونه که از جمله های «الکتاب» روشن است، گاهی سیبویه از «خلیل»، مسئله ای را می پرسید و او هم، بدان پاسخ می گفت و سخن را در آن پرشش، به نمونه

«سیبویه» در شیراز به خاک سپرده شده است؛ در محلی به نام «سنگ سیاه» که نام قبر او هم، همین است. در گوشه ی جنوبی آن کوچه ای است به نام «سنگ سیاه» و این مقبره، در کنار دکانی قرار دارد که مخرب و به و بسیار تأسف آور است. انجمن آثار ملی، بیش از ده سال است که بودجه ای برای ساختن آرامگاه «سیبویه» در نظر گرفته است، ولی بدبخترانه به علت طرح خیابان کشی شهرداری شیراز، به حالت بلا تکلیفی مانده است.

[این اطلاعات را آقای سید محمد تقی مصطفوی تلفنی، در اختیار نگارنده گذاردند] .

جای بسی شگفتی و تأسف است که چرا مقبره ی دانشمندی بدین بزرگی و ناماوری که اثر او را در دانشگاه های معتبر کشورهای عربی، تدریس می کنند و از طرفی ایرانی هم هست، همچنان ویران مانده است. جای دارد که انجمن آثار ملی با کوشش پی گیر خود، هر چه زودتر بر مقبره ی «سیبویه» آرامگاهی - آنچنانکه او را در خوراست - بپاسازد. «مترجم»

(مثل)، شرح و، گواه (شاهد)، به درازا می کشاند و گاهی «خلیل»، پرسشی آغاز می کرد که در صورت سرگردانی و یا شکفتنی و یا پاسخ نادرست شاگردانش، به شرح و بیان و روشن ساختن آن، می پرداخت.

در روش و الکتاب، میان «خلیل» و سیبویه هیچگونه دوری و جدائی به چشم نمی آید زیرا جمله و اندیشه یکی است و گاهی سیبویه گرایش به شرح اصلی از اصول، دارد و اگر سخنی از سیبویه را مورد جستجو و بررسی قرار دهیم می بینیم که گفته ای است و بسته به «خلیل» - پیش از اینکه سیبویه آن سخن را در جایی دیگر، اثبات کرده باشد - و این، که بود یا گناهی در کار سیبویه نمی تواند به شمار آید؛ زیرا سیبویه در بازگویی و امانت - از «خلیل»، بسیار درستکار است سیبویه در گردآوری این گفته ها و گسترش این اندیشه ها و گاهی سنجش میان آنها و اندیشه های استادانی دیگر که از آنان هم چیزی بازگو کرده است، برتری و مهمتری دارد، همچنین در دریافت و نگهداری اندیشه های آنان.

این کاربردین بزرگی و آن همه باریک بینی ها، آسان و ساده نیست؛ زیرا بسیاری از دیگران هم شاگرد «خلیل» بودند ولی هیچکدام مانند سیبویه نبودند (از نظر درستی بازگویی و نگهداری امانت) و هیچکدام به نشانه ها و هدفهای استاد همچون او آشنائی نداشتند.

اما آنچه «ابوبکر انباری» از «ثعلب» می گوید که: «ابوجعفر رواسی» کتاب: «فیصل» خود را بنا به خواهش «خلیل» پیش او فرستاد و «خلیل» هم کتاب خود را از روی آن ساخته و پرداخته است، کشمکش بی جا و گمانی بیهوده است؛ چه، کجا «ابوجعفر» در شمار استادان این درس (نحو) مانند «خلیل»، «یونس» و جز آن قرار دارد؟ سخنان او کجا است؟ اندیشه هایی که «خلیل» از آن بهره مند شده است چیست؟ کتابش کجا است و آنچه نوشته است کدام است؟

همچنین گفته شده است که در «الکتاب» سیبویه، جمله ای: «... و کوفی گفته است» اشاره به: «ابوجعفر رواسی» است، اینهم سخنی است چون گفته ای پیش بی پایه، زیرا هیچگونه نشان و پیوندی وجود ندارد - چه اگر این «کوفی» را در «الکتاب»، دنبال کنیم، اثری از او نخواهیم دید و این خود، آشکار کننده ای است برای اندازه گیری غفلت و بازماندن پیشینیان و همه، از تمصبی سرچشمه می گیرد

که نشانه‌ای جز پنهان ساختن راستی‌ها نیست - و نیز از طرفی روشن کننده‌ی
 درستی‌ها - بیم‌اینستکه این گفته، برای محدثین، نمایشگر راستی و درستی باشد؛
 چه برای آنان بسیاری از خبرهایی که در کتابها آمده است و گویی هیچگونه دودلی
 در آن نمی‌توان راه داد! درست و راست پنداشته شده است! از اینرو پس از
 پژوهش، چاره‌اندیشی این مسئله را پیش گرفتیم، گفتگو بدینجا پایان یافت که:
 سرچشمه‌ی این پندارها، «تعلب» و شاگردان او هستند - به ویژه «ابوبکرین
 انباری» که یکی از شاگردان «تعلب» است و تعصب شگرفی به او داشت و نیز به
 «میرد» و هر کسی که از مردم بصره بود و سرانجام این کار، چنین شد که «تعلب»
 از چشم «خلیل» افتاد و ارزشمندی خود را از دست داد. «ابوجعفر» را الفزشی روی
 آور نگردید مگر تنهادریک سخن که آنرا «سیوطی» در کتاب: «معجم الهوامع»
 یاد آور است و آن گفتگو پیرامون: «ادوات (کلمات) نصب» است - «سیوطی»
 می‌گوید: «رواسی گفته است (از کوفی‌ها) که سازبانان تازی فعل را پس از
 «ان» و جز آن، «نصب» می‌دهند، گروهی «رفع» و گروهی دیگر «جزم».

باز گویی این سخن را به دانشمندی نحوی، پیوند می‌دهند و حال آنکه
 «ابوجعفر»، هیچگاه دانشمند نحو - بدانگونه که جایی در برابر «خلیل»، باز
 کند، نبوده است.

«ابوجعفر» به: «عیسی بن عمر»، درس می‌داده است؛ همانگونه که
 خود او پیش «خلیل» درس می‌خوانده است، ولی این مرد از کار درس، به پرورش
 و آموزش فرزندان فرمانروایانی که جاه و مقامی داشتند، پرداخت و آموزگار
 اگر در واقع، نیازی روشن به مسائل: نحو، شعر، و اژه، خواندن و حدیث، دارد
 ولی گرایش و روی آوردن به این مسائل - به‌طور تفصیل - و ژرف‌نگری در
 ریشه‌های آن، از هدفهای پرورش دهنده، نیست و این کار، دانش پژوه را بی-
 جستجو و پژوهش باری آورد و همانگونه که «خلیل» می‌گوید: «کار پرورش،
 گزندی است برای ادیبان» و نمی‌دانم «ابوجعفر» را اندیشه‌ای ویژه، درباره‌ی
 مسأله‌ای از مسائل نحو هست که این اندازه برتری یابد تا آنجا که چشمه‌ای از
 سرچشمه‌های «خلیل» - در «الکتاب» - قرار گرفته باشد؟!.

آری روایات گفته اند که «فراء» با خود، مسائلی را که از «ابوجعفر» شنیده بود، به بنفاد برد تا از دیدگاه «کسائی» بگذرانند، ولی کسائی همه‌ی آنها را نادرست دانست.

«ابوجعفر» در نزد «کسائی» که پیش از آمدن به بصره و بهره بردن از «خلیل» شاگرد او بود و نیز پیش از آنکه در دانش نحو، ویژگی (تخصص) یابد و چنان شود که در زادگاههای تازی، برای به دست آوردن رساترین گویشها، کوشش کند و از سرچشمه‌هایی باشد که «خلیل» بر آن، اعتماد کند، هیچگونه ارجی نداشت، چه بسا دشمنان سیبویه، برای برانگیختن دودلی مردم، نسبت به امانت داری سیبویه، این دروغ را می‌بندند که هر از و پنجاه بیت شعر، یاد آور شده است؛ اما گویندگانش را به درستی یاد نکرده است. «عمر جرمی» که از یاران هوشمند او بود، گوینده‌ی هزار بیت آنرا شناساند ولی سراینده‌ی پنجاه بیت دیگر را نتوانست دریابد. ناشناسی گویندگان این پنجاه بیت، اطمینان را از این شاگرد امین، نمی‌گیرد، چه استاد و یاران او، به «عمر جرمی» اعتماد داشتند و نیز بزرگان دیگر.

همچنین به سیبویه، این گناه را می‌بندند که شعر محدثینی را که زبان آنان نارسا و خوبیهایش از میان رفته بود، گواه می‌آورد و بر آنند که شعر «بشار بن برد» را از ترس اینکه هجوش نکند، گواه گرفته است و نیز چنین می‌بندارند که «بشار بن برد»، کاری از سیبویه راهجو کرد و او ترسید که این ناسزاگویی به درازا کشد؛ از این رو، پس از آن، از او اندیشه داشت و چون «از او چیزی می‌پرسیدند، پاسخ آنرا از شعر «بشار»، گواه می‌آورد و برای رهایی از چنگ او، از روی شعرش، به اثبات می‌پرداخت».

اکنون اگر «الکتاب» را مورد بررسی قرار دهیم، هیچگونه یادی و یا شمری از «بشار»، به چشم نمی‌خورد و اینجا است که بیهودگی و نادرستی گمان و نیز گناه بندیهای ستمکارانه‌ی آنان و اینکه این کسان، به بیماری رشک، دچار بودند و از دروغ پردازی و سخن‌سازی، نمی‌هراسیدند، آشکار و هویدا می‌گردد:

پراکندگی و رواج اینگونه پندارها، در میان نقل کنندگان و خبر دهندگان از چشمه‌ی: «ابوعباس ثعلب»، آب می خورد؛ زیرا همواست که می پنداشت «الکتاب» سیبویه، تنها از خود او نیست؛ بلکه در گردآوری و نوشتن آن، چهل تن که سیبویه هم، یکی از آنان بود، دست داشته‌اند، یا اینکه گمان می کرد: «خلیل بن احمد»، دانش نحو را از کتاب: «ابوجعفر» آموخته است!

«الکتاب»، اثری است تا بنك، که «خلیل» آنرا شناساند و از کارهای بزرگ و پسندیده‌ای است که وی آنرا به پاداشت.

سیبویه را در نقل اندیشه‌های «خلیل» و همچنین نگهداری و نوشتن و بیان علت و شرح تاریک‌های آن، برتری فراوانی است. او تا آنجا که توانسته است، در گردآوری اندیشه‌های دیگر بزرگان که یا خود، از آنان فرا گرفته است یا به گونه‌ی روایت، شنیده بود، فرو گذار نکرده است.

ریشه‌های «الکتاب» سیبویه، از کار «خلیل» که اندیشه‌ای نوین و دست نخورده، در برداشت، سرچشمه گرفته است و نامش در سید و چهل جای آن، به چشم می آید.

سیبویه، در آنچه از خلیل، آورده است بی آنکه نام او را یاد آور شود، تنها به این جمله‌ها بسنده می کند: «وازاو پرسیدم، یا پنداشت و یا می گوید...»، «سیرافی» می گوید: هر جا گفته است: «وازاو پرسیدم، یا پنداشت و یا گفت...» بی آنکه نام کسی را که مورد پرسش است یا نام گوینده یا اندیشمند آنرا، یاد آور شود، منظور «خلیل» است و در «الکتاب»، اینگونه جمله‌ها فراوان است.

از اندیشه‌های سیبویه، در «الکتاب» جز اندک، نمانده است. اندیشه‌های استادان خود سیبویه یا دیگر استادان نحو و روایت مانند: «یونس بن حبيب» - که نامش در سده هشتاد جا - و «ابوعمر و بن علاء» - که یادش در چهل و هفت جا آمده است - در «الکتاب» دیده می شود و نیز نامه‌های: «ابوالخطاب اخفش

بزرگه ، ، «عیسی بن عمر» ، «هارون و ابواسحاق خضرمی» به ترتیب درجه اول، هیجده و نام این دو دانشمند اخیر، در چند جای دیگر «الکتاب» آمده است و همه‌ی این گفته‌ها به: واژه (لغت) ، نحو و یا اعراب - به معنای ویژه اش - پیوند نمی‌یابد؛ بلکه به: روایت، شعر، بازگویی شعر و خواندن نیز بستگی می‌یابد. بنابراین ، «الکتاب» که به اندیشه‌های «خلیل» پیوند می‌گیرد دودارای سخنانی از او است، شایسته و بایسته نیست که یادونام «خلیل» را در بر نداشته یا فراموش کرده باشد؛ چه از کارهای او است و ریشه‌های گفتگو و مسائل آن، بر پایه‌ی اندیشه‌های وی نهاده شده است و اصول و قواعد آن، در چهار چوب روش درسی او، استوار و پابرجا گردیده است.

هر که در «الکتاب»، درنگه کند و اصول و مسائل آنرا، مورد بررسی قرار دهد و بانازک بینی، فصلها و بخشهای آنرا بنگرد و آنگاه به کتابهای پیشینیان - که خدای پیامرزدشان! - نگاهی افکند، برای نمونه در می‌یابد که تذکرها و شرح حالها، انباشته از گمانها و اندیشه‌های رسیده‌ای است که نویسنده‌ی آنها، به جستجو و پژوهش، نپرداخته است و اینها است که بر پایه‌ی باریک بینی، استوار نیست و نویسنده، در میان دودلی، چرخ می‌زند که مثلاً: این اثر از فلان است یا فلانی؟

برای شناسائی «الکتاب»، این خود، بسنده است که نویسنده‌ی آن، هر چیزی را که بازگو کرده است و یا خوانده است، به روشنی می‌گوید و نیز بر گه‌ای است برای خاموشی کسانی که خواهان اندیشه‌های بی‌پایه هستند و یا نمایش‌دهنده‌ی بیهودگی پندارهایی است که پیرامون: «الکتاب»، گفته شده است.

این بدانندیشیها و پندارها با گسترش زمان، تاب برداشت و محدثین آنرا می‌دیدند و می‌پذیرفتند و آنگاه درباره‌ی «الکتاب» و سرچشمه‌های آن، بی‌آنکه برای بررسی به خود «الکتاب» روی آورند - تاراستی و کاستی این گمانها را آشکار سازند - به گفتگو می‌پرداختند، از ایفرواست که یکی از محدثین، از بصره‌ایها و کوفیان، سخن می‌گوید و دو گانگی میان آنان می‌پراگند - چنانکه نخستین بار به دامان «خلیل» و «ابوجعفر» پیوست و سپس دامنگیر «سبویه» و

«کسانی» گردید و حال آنکه تاریخ، هیچگونه دوگانگی و اختلاف میان «خلیل»، و «ابوجعفر» نمی‌شناسد و معاصران هم، چنین جراتی نداشتند که «ابوجعفر» را با «خلیل» بسنجند و یا در شمار او در آورند. از آسان انگاریهای پیشینیان و چه بسا پژوهندگان، اینکه بسیاری از اندیشه‌ها را به سیبویه می‌پندند، در سورتی که خود سیبویه در «الکتاب» خویش، آنرا به «خلیل» پیوند می‌دهد. «ابن جنی» در کتاب: «خصائص» خود یاد آورده‌ی شود که سیبویه، مصدر هائی را که «بروزن» (فعلان) (به فتح نخست و دوم) مانند: «غلیان و غثیان» به معنای: «جنبش» و «اضطراب»، می‌داند و پشت سر هم آمدن حرکات (فعلان) را مانند افعال (ماضی) پذیرفته است، در سورتی که «خلیل»، خود، سرچشمه‌ی این گفتگو و مانند آن است که سیبویه از او بازگو کرده است. سیبویه، ما را در این سخن، استواری می‌بخشد زیرا پیرامون آنچه در «الکتاب» خود، بروزن «فعلان» و «فعلیل» آورده است می‌گوید: «و همچنین است مأخذ و چشمه‌ی خلیل».

«الکتاب» گردآمده‌ی دانشی است بزرگ و آن اثری است یگانه که از کارهای نبوغ «خلیل»، که شخصیتش بدان بستگی دارد، به شمار می‌رود و آن کتابی است در نحو که روش درسی «خلیل»، به شیوه‌ای تمام، در آن به چشم می‌خورد، زیرا درسهائی را که به چگونگی تلفظ واژه‌ها، صفتها و ویژگیهای آن، پیوند می‌یابد، در بر دارد و نیز آنچه پیوند بدین گفتگومی گیرد که برخی سداها - به هنگام ترکیب - بردیگری اثر می‌کند. در «الکتاب»، سخنانی به نمودهای زبان همگان (عامه) بیان: «ادغام»، «ابدال» و آنچه از میان سداها به هنگام «تالیف» و «تلفظ» برمی‌خیزد، بستگی می‌یابد و نیز دارای درسهائی است پیرامون:، کلمه، ساختمان، ریشه، ترکیب، مفرد، دو تائی (ثنیه) و جمع آن و همچنین فراهم آمده‌ی است از گفتگو درباره‌ی اعراب - به معنای ویژه‌ی خود - که به جمله و آنچه آنرا در بر می‌گیرد مانند: حذف برخی از بخشهای آن یا پیشی جستن جزئی بر جزئی دیگر و یا آنچه به مسائل گوناگونی که به شوون جمله بستگی پیدا می‌کند، دامنگیر می‌شود.

بزرگترین گمان، اینست که این شخص، سخنان و گفته‌های خود را

به روشی که سببویه در «الکتاب» آورده است، آغاز نکرده است؛ زیرا نیمه‌ی نخستین کتاب او به: جمله یا اعراب - به معنای پرکنجایش خود - و نیم دومین آن، به: کلمه و تلفظ واژه‌ها ویرگی دارد.

بسیاری از تفسیرهای «خلیل»، که در بخش نخستین «الکتاب» آمده است چیز است که به ویرگی‌های تلفظ، پیوند می‌یابد مانند تفسیر افتادن «نون» و قایم، از «ان» (به تشدیدن) و جز آن که گفته است: «این حروف به علت فراوانی در سخنشان، آمده است و حال آنکه آنان، در گفتگوی روزانه، تشدید را سنگین می‌دانند؛ بنابراین به واسطه‌ی کاربرد بسیار و تشدید، داشتن آن حروف، حرفی را که پس از وی، می‌آورند، می‌اندازند. اگر بگوئی «لمی» (باتشدیدلام دوم)، در آن، «نونی» نیست؛ چه «لام» با «نون»، از نظر تلفظ نزدیک و هم نزدیکترین حروف، به آن است. آیا نمی‌بینی که «ن» در «ل» کوفته شده است و به «ل» تبدیل گردیده است؟ این کار به علت نزدیکی تلفظ این دو حرف است؛ از اینرو «ن» را انداختند.

قراردادن اصطلاحات بالا، از آن «خلیل» است؛ همانگونه که «خوارزمی» در کتاب خود:

«مفاتیح العلوم»، به روشنی گفته است: [و آن اصطلاحات را] پیش، زبر، قرار نداد؛ مگر پس از آگاهی به ریشه‌ی آنها و سببویه آنها در بخش دوم «الکتاب» خود، آورده است که: «زبر» با «الف»، «پیش» یا «واو» و «زیر» با «یا» مناسبت دارد].

آنچه به خرد نزدیکتر است اینست که: «خلیل» از سرنوشت شناسایی این صداها رهائی یافت، آنگاه بدینجا به انجام رساند که حرکتهای این حرفها گرفته شده‌اند.

«خلیل» به گفتگو پیرامون صداها پرداخت؛ مگر برای شناسایی و آگاهی ساختمان کلی واژه‌های تازی - این نیاز، برای دانستن چگونگی ساختمان جمله‌ها از کلمات، است.

«الکتاب» جنبه‌های تاریخی مهم و سودمندی دربردارد - برای کسانی

که پیرامون نحو و دانشمندان این رشته، به تاریخ نویسی می‌پردازند - زیرا نخستین کتابی است که در این درس (نحو) فراهم آمده است و نویسنده و نویساننده، از نظر زمان، به چشمه‌هایی که این اثر، در رواج و پرورش آنها، از آن جدا شده‌اند، پاک و نزدیک بودند. سرچشمه‌های «الکتاب»، در حقیقت کاربردهای رسائی است که پیوسته زنده است. تلاشهایی که استادان کار آزموده به خود هموار کردند، اعتماد به «الکتاب» را که از این دو چشمه‌ی روشن جدا می‌شود، افزون می‌سازد؛ زیرا در آن، نشانی است از واژه‌های: گروهها و قبیلها و نیز اندیشه‌های بزرگانی که تنها به موضوعات نحوی، سرگرم بوده‌اند. پیشین‌ترین کسانی که سیبویه، در «الکتاب» خود، از آنان، چیزی بازگو کرده است به ترتیب: «عبدالله بن ابواسحاق»، «ابوعمر و بن علاء»، «عیسی بن عمر» و «یونس بن حبیب» می‌باشند.

اگر بخواهیم درباره‌ی پیشین‌ترین درس‌دهنده - از میان اینان - گفتگو کنیم، هیچ یادی و نشانی از آنان به چشم نمی‌آید و همچنین سختی، از کسانی که به‌پندار تذکره نویسا، از نخستین دانشمندان نحو به‌شمار می‌آمدند مانند: «ابوالاسود دؤلی»، «یحیی بن یعمر عدوانی» و «نصر بن عاصم لثمی» دیده نمی‌شود. بنابراین، نباید ارجحی به سخن هیچیک از کسانی که می‌کوشند این پندارها را استواری بخشند، و چه بسا دامنگیر استادان و دانش پژوهان کنونی هم شده‌است - بگذاریم.

در «الکتاب» از هیچکدام جز «ابوالاسود دؤلی»، نامی و نشانی نیست که آنهم در سه جای «الکتاب»، سیبویه، شمری از او گواہ گرفته است - همانگونه که از دیگر شاعران - اگر «ابوالاسود دؤلی»، در شمار دانشمندان نحو بود، به اندیشه‌های یاسخنی از او، در موضوعی از موضوعات و یادرمسئله‌ای از مسائل، برمی‌خوریم؛ بنابراین، قرار دادن او در نخستین پلکان این رشته و پایتکه برای نخستین بار «او» دانش نحو را پایه‌گذاری کرده است، پاک نادرست می‌نماید.

دانش نحو، اثر کوششها و کوششهایی است بس بزرگ که به دنبال تلاشهایی بی‌گیر و نیز عناصری گوناگون، ساخته شده است.

«ابوالاسود»، کاری جز نقطه گذاری قرآن و نهادن حرکات بر واژه‌ها نکرده است و نقطه گذاری قرآن، چیزی از دانش نحو به‌شمار نمی‌آید.